بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 20 بهمن 1393

بحث در مورد روایات مسئله بود. ببینیم آیا روایات بر خلاف آن چیزی که ما از آیات استفاده می کردیم بر چیزی دلالت می کنند یا خیر. ما عرض کردیم مفاد آیات آن جوری که به نظر می رسد این جوری است که در دین مستوعب ورثه مالک نمی شوند. قبل از اداء دین. در دین غیرمستوعب هم نسبت به مقدار دین مالک نمی شوند ولی نسبت به مازاد بر دین هم مالک می شوند. در واقع سه فرض ما داریم. دین مستوعب، دین غیر مستوعب نسبت به خود دین و دین غیر مستوعب نسبت به مازاد. ما از این سه فرض می گفتیم که ورثه فقط مقدار مازاد بر دین را در دین غیر مستوعب مالک می شوند. خب بحث این بود که دو تا روایت را ما نقل کردیم یکی روایت سلیمان بن خالد یکی هم روایت عباد بن سهیب که روایت سلیمان بن خالد صحیحه بود و روایت عباد بن سهیب موثقه. که آیا مفاد این روایات بر خلاف مفا آیه شریفه هست یا نیست. خب ممکن است شخص بگوید که از هر دو روایت استفاده می شود که در هر سه صورت مسئله شرط مالک شدن ورثه اداء دین هست. قبل از اداء دین حتی در دین غیر مستوعب نسبت به مازاد بر دین هم مالک نمی شوند. این اطلاق روایت این جور اقتضا می کند. ما عرض کردیم که روایت عباد بن سهیب همین جور است ظاهرش همین مفهوم است. و یک تأملی که بعد عرض می کنم. اما روایت سلیمان بن خالد ممکن است بگوییم که مفادش این نیست. نسبت به مقدار مازاد بر دین را می گوییم ورثه مالک نمی شوند آن را استفاده نمی شود. ما جلسه قبل یک تقریبی عرض می کریم که ماحصلش این بود که روایت سلیمان بن خالد می گوید که شرط وارث شدن ورثه این هست که مقتول، روایت در مورد دیه مقتول بود. شرط وارث شدن یعنی مالک شدن ورثه این است که مقتول دینی نداشته باشد در صورت دین ورثه مالک نمی شوند. خب ما می گفتیم که ممکن است شخص بگوید که آن چیزی که این روایت ثابت می کند این هست که ورثه هم در دین مستوعب و هم در دین غیر مستوعب هم نسبت به مقدار دین و هم نسبت به مقدار مازاد بر دین در صورتی که مقتول دین نداشته باشد این را مالک می شود. مفهوم جمله این هست که اگر مقتول دین نداشته باشد این ملکیت مطلقه در جمیع صور تحقق ندارد. این منافات با این ندارد که در بعضی صورت ها ملکیت وجود داشته باشد. ملکیت مطلقه نسبت به دین مستوعب و دین غیر مستوعب نسبت به مازاد و غیر مازاد شرطش این است که لم یکن علی المقتول دینٌ. این تقریبی بود که در جلسه قبل ذکر می کردیم. ولی به نظر می رسد که این تقریب درست نیست. شبیه این را قبلا هم ما داشتیم و در بعضی استدلالات قبلی ما این را مطرح می کردیم آنجا هم همین مطلب را عرض کردیم. یرثه الورثه که در این روایت شریف هست یک مفهوم وضعی دارد و یک مفهوم اطلاقی دارد. مفهوم وضعی یرثه الورثه اصل تحقق صرف الوجود ارث است. جملات اثباتی وقتی که می گوییم زید فلان چیز واجب است. صرف الوجود وجوب را اثبات می کند. می گوییم فلانی یصلی، اصل صرف الوجود جمله اثباتی اصل صرف الوجود را اثبات می کند. اما اینکه این صرف الوجود به نحو مطلق باشد و همه افراد را بگیرد آن به برکت اجرای مقدمات حکمت است. احلی الله البیع مفهوم وضعی اش این است که بیع حلال است. صرف الوجود حلیت بیع را اثبات می کند. اما اینکه همه بیع ها حلال هستند آن به برکت اجرای مقدمات حکمت هست. و اجرای مقدمات حکمت بعد از شکل گیری کل جمله است. و آن چیزی که معلق بر شرط است مفهوم اطلاقی جمله نیست. مفهوم وضعی جمله است. معنای جمله این هست که اصل ارث بردن ورثه متوقف است بر اینکه مقتول دین نداشته باشد. نه مفهوم اطلاقی اش. بنابراین معنایش این هست که ارث بردن ورثه اصلش نه ارث بردن مطلقه اش. متوقف است بر اینکه مقتول دین نداشته باشد پس آن تقریبی که جلسه قبل عرض می کردیم ناتمام است. ولی از جهت دیگر می توانیم با تقریب دیگر این دلالتش را بگوییم این دلالتی بر خلاف آیات ندارد. بیبنید بحث ما در مورد دین مستوعب نیست. خب این دین مستوعب را دلالت می کند که شرط اینکه ورثه در دین مستوعب مالک ماترک بشوند مالک آن دیه مقتول که یکی از ماترک شمرده می شود بشوند این هست که مقتول دین نداشته باشد. دین مستوعب مورد بحث نیست. بحث در مورد دین غیر مستوعب هست. این کسی که کشته می شود یک موقعی تمام ماترکش همان دیه است. یک موقعی علاوه بر دیه چیز دیگری هم دارد. علی ای تقدیر در هر دو صورت مفروض ما این هست که دین او مستوعب ترکه و من به حکم الترکه من الدیه نیست. درست است؟ ما آن که می خواهیم بگوییم چیزی که از آیه قرآن استفاده می شود، حالا این دو صورت را از هم دیگر جدا کنیم. یک موقعی هست که کل مالی که مقتول دارد دیه اش است. صد ملیون دیه اش است و بیست ملیون هم دین دارد. خب در این صورت اینکه کل صد میلیون را بخواهد مالک شود شرطش این است که دین نداشته باشد. یرث منها نمی گوید. یرث الدیه. یعنی کل دیه را مالک شود. مالک شدن نسبت به کل دیه شرطش این است که دین نداشته باشد. درست هم هست. وقتی دین داشته باشد کلش را مالک نمی شود. همین بیان در مورد جایی که علاوه بر این دیه چیز دیگر داشته باشد جاری هست به طریق اولی. خیلی روشن تر. کسی که مثلا صد ملیون دیه اش است. صد ملیون هم مال دیگر دارد. روی هم رفته دویست ملیون مال دارد. بیست ملیون هم دین دارد. آن که از آیه قرآن استفاده می کردیم این هست که صدو هشتاد ملیون را ورثه به نحو کلی فی المعین، به نحو کلی، حالا فی المعین هم تعبیر کنید عیب ندارد. به نحو کلی فی المعین صدو هشتاد ملیون را مالک هستند. این صدو هشتاد میلیون الزاما دیه را شامل نمی شود. دیه یکی از چیزهایی هست که قسمتی از مال هست که آن دیه را، یعنی حتی آن ظرف کلی فی المعین ما خصوص این دیه نیست. صدوهشتاد میلیون از کل دویست ملیونی که صد ملیون آن دیه است و صد ملیونش چیزهای دیگر است را مالک هستند. اگر بخواهد خصوص آن صد ملیون دیه ملکیتش این شکلی بشود که به صد ملیون تعلق گیرد. حالا فرض کردید که حتی اگر هم شما بگویید که مراد از یرث من الدیه، یعنی مقداری از دیه را مالک شود هیچ مقداری از دیه را مالک نشده است. آن که هست یک کلی را مالک هستند ورثه. آن کلی که در معینی است که قسمتی از آن معین دیه است. حالا در آن فرض اول خب ممکن بود شما بگویید که یرثها انحلالی است. یعنی تکه تکه چیز را یرثها. یعنی شرط اینکه اصلا مقداری از ارث را هم مالک شود این است که دین نداشته باشد. خب آنجا حالا ما می گفتیم که نه، یرثها معنایش انحلالی نیست. ولی اینجا راحت تر است. اینجا حتی اگر قائل به انحلال هم بشویم آن چیزی که ورثه مالک هستند یک کلی فی المعینی است ظرف آن کلی قسمتیش دیه است و قسمتی غیر دیه است. آنجا هیچ نمی توانید، ورثه مالک شخصی نیست مالک کلی است. آن هم کلی ای که تمامش دیه نیست و قسمتی دیه است و قسمتی غیر دیه است. این خیلی واضح است که ورثه اینجا مالک دیه نشده اند. برای اینکه بخواهند مالک دیه شوند، باید دین ادا شود. دین که ادا شد مال خالص می شود و ورثه کل مال را مالک می شوند که دیه هم قسمتی از مال باقی مانده است که آن را هم مالک می شوند. خب این نسبت به روایت سلیمان بن خالد. رو همین جهت مرحوم شیخ در تحریر دومی که، یعنی آن مسئله نهم تکیه اش در اینکه این روایت دین غیر مستوعب را می گیرد. چون در مسئله هشتم که تحریر دوم مرحوم شیخ است گفته است که روایات مسئله دین غیر مستوعب را شامل می شود و بعد خواسته است که نتیجه گیری هایی کند که کأنه گفته است که مخالف اجماع هست و بنابراین می خواسته است که از راهی این روایت را از اعتبار بیاندازد که من وارد آن نکته اش نمی شوم. ولی مضمون روایات کل روایات را کأنه به این مضمون گرفته است که هم دین مستوعب و هم دین غیر مستوعب را شامل می شود. اصل مالک شدن ورثه حتی نسبت به مازاد بر دین، در دین غیرمستوعب را هم متوقف بر اداء دین دانسته است. کل روایات را که شیخ در مسئله هست این است. ولی در مسئله 9 که تحریر سوم و نهایی شیخ است که پخته تر است می گوید روایتین. دو تا روایت هست که اشاره به همین روایت عباد بن سهیب و روایت موثقه زراره است که بعد می خوانیم. روایت سلیمان بن خالد را از بحث خارج کرده است بنابراین اشکالی که روایت سلیمان بن خالد مالکیت کل دیه را موقف بر اداء دین دانسته است. همان اشکالی که ایشان نسبت به آیات قرآن هم می کند. می گوید در آیات قرآن مالکیت نسبت به کل ماترک را متوقف بر اداء دین دانسته است. همان اشکالی که ایشان نسبت به آیات قرآن هم می کند. می گوید در آیات قران مالکیت کل ماترک را من بعد وصیة أو دین قرار داده است. شیخ من بعد وصیة را من بعد اداء الوصیه معنا می کند. ما حالا این جوری معنا نمی کردیم. ولی ایشان می گوید که از آیه قرآن استفاده نمی شود که مالکیت ورثه نسبت به دین غیر مستوعب متوقف بر اداء دین است. چون مالکیت کل ماترک را آیه می گوید که با اداء دین تحقق پیدا می کند. خب همین هم هست. شبیه این مضمون روایت سیلمان بن خالد است. روایت سلیمان بن خالد شبیه مضمون آیات می شود بنابر تفصیلی که مرحوم شیخ انصاری از آیات می کند.

سوال:.... مالکیت کل مال را بعد از اداء دین

پاسخ: نه از خارج شما ادا کنید کل مال را مالک می شوند.

این، این مطلب. البته در خود روایت، اینکه گفتم در مورد روایت عباد بن سهیب یک تأملی هم هست. یک بار دیگر برگردیم به روایت عباد بن سهیب دقت کنیم. ببینید متن روایت، من از روی رساله شیخ انصاری می خوانم. متن کتب حدیث هم شبیه همین است. یک مقدار بعضی تفاوت های جزئی بین آنها هست. دخالت آن چنانی در مفاد ندارند. فی رجلٌ فرّة فی اخراج الزکات فلما حذره الموت حسب جمیع ما کان فرّة فیه مما یلزمه من الزکات. ثم أوصی عن یخرج ذلک فیدفع ذلک الا من یجب له ذلک فقال علیه السلام جائزٌ یخرج ذلک من جمیع المال انما هو بمنزلة دینٍ لوکان علیه لیس للورثة شیء حتی یعدوا ما أوصی به من الزکات. خب این تعبیر نمی کند. اولا تعبیر را ببینید لیس للورثة شیءٌ تعبیر کرده است با آن یرثها مفادش فرق دارد. ممکن است شخصی حالا این جوری بگوید که لیس للورثة شیء مراد ملکیت شخصیه است. می گوید اگر بخواهد یک شیء خارجی را، مراد از شیء آن اشیاء خارجیه است. آن اشیاء خارجیه برای اینکه به ملکیت ورثه بیاید متوقف است بر اداء دین. شیءٌ من الامور الخارجیه. بگوییم مراد از شیء اشیاء خارجیه است. یکی ممکن است بگوید که ظاهر شیء اطلاق دارد. حی ملکیت کلی ورثه نسبت به مازاد بر، چون ملکیت ورثه قبل از اداء دین کلی است. عنوان مازاد بر دین است. بگوییم که این که روایت نفی می کند ملکیت شخصی ورثه است نه ملکیت کلی. این دیگر عرض کردم شاید ظاهر روایت تعمیم داشته باشد. لیس للورثة شیء یعنی این شیء چه می خواهد اشیاء خارجیه باشد که اشیاء کلیه باشد همه را نفی می کند می گوید ورثه مالک هیچ چیزی نیست. سواءٌ کان هذا الشیء موجودا فی الخارج أم موجودا کلیا فی الذمه به نحو ملکیت های کلی فی الذمه که حالا آن جور ملک کلی فی المعین را ما تصویر کردیم.

سوال:...

پاسخ: حالا گفتید حق تصرف. این نکته را هم بگویم مرحوم شیخ در این بحث ها بحث جواز تصرف و عدم جواز تصرف را مطرح کرده است. اینکه این روایات ابتدائا هست در مورد مالکیت و عدم مالکیت است. آن جواز تصرف و عدم جواز تصرف یک چیز دیگر است آن را مستقیم از این روایات نمی شود استفاده کرد. حالا ممکن است با وجود اینکه ورثه مالک نیستند شارع ولایت تصرف بر آنها قرار داده باشد. مالک نبودن ملازمه با حرمت تصرف ندارد. ممکن است شخصی مالک نباشد ولی جواز تصرف برایش باشد به خاطر ولایتی که شرع برایش قرار داده است. بله، اصل اولیه در مال دیگری که هست این که شخص نتواند در مال دیگری تصرف کند. ولی به شرطی که مال دیگری باشد. حالا این یک بحثی است که بعدا در موردش صحبت می کنم. بین این دو بحث اینجا هست این دو بحث را باید از هم تفکیک کرد. بعدا هم در موردش صحبت می کنیم. یکی اینکه آیا ورثه مالک هستند یا خیر این یک بحث. بحث دوم اینکه آیا جواز تصرف دارند یا خیر و رابطه این دو بحث را بعدا صحبت می کنیم. فعلا تکیه ای که روی بحث داریم روی بحث مالکیت و عدم مالکیت است. به نظرم ظاهر روایت عباد بن سهیب این است که هیچگونه مالکیتی ندارند ولی به گونه ای نیست که صلاحیت حمل نداشته باشد. نصوصیت آن جوری نداشته باشد ممکن است ما بگوییم که با توجه به آیه قرآنی که از آن استفاده می شود که ورثه مالک مازاد بر دین هستند آن ظاهر را بگوییم لیس للورثة شیءٌ مراد شیء خارجی است. یعنی این روایت، یعنی شیء یکی از جمع عرفی این است که مراد از شیء را اشیاء خارجیه بگیریم. اگر شیء خارجی بخواهد مالک شود باید دین را ادا کند. بنابراین ظهورش ما قبول داریم که ظهور این ظهور اطلاقی دارد که اصلا هیچی مالک نیستند. ولی این ظهور مقدم بر ظهور آیه قران نیست. بلکه ممکن است ما بگوییم که آیه قرآن صلاحیت دارد که این شیئی که در این روایت هست را ما حمل کنیم به شیء خارجی. پس بنابراین این روایت صلاحیت تخصیص در آیه ندارد. بلکه برعکس آیه قران می تواند در این تصرف، یعنی هر دو جورش احتمال دارد هم این می تواند در آیه تصرف کند و هم آیه می تواند در این تصرف کند و در جایی که روایت در صورتی می تواند آیه قرآن را مفادش را تغییر دهد که منحصر باشد. یعنی جمع عرفی به این باشد که روایت مفسر آیه، در جایی که برعکس باشد آیه قرآن محکم است و از جهت اصولی توضیحش را هم می دهم.

سوال: ببخشید آیه قرآن را شما استظهار کردید.... نسبت به مازاد، تو همین اشیاء خارجی گفتید که مالک هستند ورثه دیگر؟

پاسخ: مازاد که عنوان کلی است. مازاد بر دین

سوال: عیب ندارد بالاخره در همین اشیائ کلی است دیگر

پاسخ: نه کلی فی المعین است. این نحوه کلی فی المعینش را مالک است. به نحو کلی ای است که در معین است.

سوال: اگر بخواهیم جمع کنیم با این روایت، این روایت را چگونه...

پاسخ: لیس للورثه شیءٌ یعنی هیچ یک از آن اشیائی که در خارج هستند. فرض کنید تک تک اینها را بخواهد مالک شود باید دین ادا شود. یعنی مالکیت شخصیه خارجیه اگر بخواهد تحقق پیدا کند باید ما اوصی به من الزکات را ادا کند. ممکن است این جوری شخصی معنا کند.

سوال: ... کلی در معین باشد می شود بگویید لیس له شیءٌ؟

پاسخ: خلاف ظااهر است. نمی خواهیم بگوییم، ظاهرش این است که مراد از شیء، اینکه عرض کردم ذاتا انکار نمی کنیم که ظهورش اعم است. ولی می خواهیم به قرینه های قرآن در این تصرف کنیم بحث این است. خب حالا این را بعدا بحثش را تکمیل خواهیم کرد یک سری نکات دیگری دارد که، پس بنابراین تا اینجا یک چیز قوی که بتواند در مقابل مفاد آیه باشد نیست.

اما روایت سوم حالا. موثقه زراره. سند موثقه زراره این هست، این روایت زراره هم در کافی وارد شده است هم در تهذیب. روایت کافی و تهذیب از یک جایی به بعد به هم می رسند. در کافی سند این است. حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد عن ابن محبوب. که حسن بن محمدی که حمید بن زیاد از او نقل می کند حسن بن محمد بن سمائه است. در تهذیب سند از حسن بن محمد بن سمائه شروع می شود. از حسن بن محمد بن سمائه به بعد سند هایشان مشترک هستند. عن ابن محبوب عن ابن رئاب عن زراره. منهای حسن بن محمد بن سمائه و حمید بن زیاد بقیه افراد سند صحیحه هستند تردیدی نیست. حمید بن زیاد و حسن بن محمد بن سمائه هم این دو بزرگوار واقفی ثقه هستند. به خاطر همین روایت به وصف موثقه متصف می شود. پارسال در مورد سند شیخ طوسی و حسن بن محمد بن سمائه هم بحث کردیم و اعتبار سند را آن جوری که در ذهنم هست نتیجه گرفتیم بنابراینکه ما نیاز به سند داشته باشیم در طرق به کتب. خب این سند روایت.

سوال:..

پاسخ: حمید را که یک بحث، بحث کافی است و یک بحث، بحث تهذیب است. در تهذیب که حمید وجود ندارد. حالا حسن بن محمد بن سمائه را یادم نیست در طریقش حمید هست یا نیست آن یک بحث دیگر است. ولی علی ای تقدیر طریق شیخ طوسی به حسن بن محمد بن سمائه را هم پارسال در روایت همین چیز بود. روایت های ارث با حسن بن محمد بن سمائه آغاز می شد و پارسال بحثش را کردیم و اعتبارش را اثبات کردیم. حالا الآن یادم نیست دقیق، صحیحه بود یا موثقه بود علی ای تقدیر خیلی در ذهنم نیست. به هر حال روایت موثقه است. آن علی ای تقدیر صحیحه نیست و موثقه است و از جهت سندی این شکلی است. اما از جهت متن، متن را من متن اصلی را ندارم چون متنی که شیخ نقل می کند یک کمی ملخّص است. دوستان متن اصلی را در چیز، الا ان یضمنوا دین الغرما، یضمنو را بزنید، دیروز آورده بودم کتابش را.

سألت ابا جعفر علیه السلام از کافی دارم می خوانم. عن رجلٍ مات و ترک علیه دینا و ترک عبدا له مالٌ فی التجاره و ولدا و فی ید الأبد مالٌ و متاعٌ و علیه دینٌ. استدانه الأب فی حیاته سیده فی تجارته.

خب یک دینی خود عبد دارد. یک دینی خود میت دارد یک دینی عبدی که مأذون بوده از این دارد. در واقع حالا اگر بنابر اینکه عبد را هم مالک بدانیم حالا این بستگی دارد که مبنا چه باشد عبد را مالک بدانیم یا ندانیم فرق دارد. علی ای تقدیر اگر عبد را هم مالک بدانیم آن چیزی که مالکیتش منافات با مالکیت مولی ندارد. العبد بما فی یده بمولا. این دین آن چیزی هم که عبد دارد آن هم برای مولایش است.

سوال: بدهکار هم شده است...

پاسخ: بدهکار شده است عملا چون تجارت برای مولی کرده است عملا برای او شده است.

وَ إِنَّ الْوَرَثَةَ وَ غُرَمَاءَ الْمَيِّتِ اخْتَصَمُوا فِيمَا فِي يَدِ الْعَبْدِ مِنَ الْمَالِ وَ الْمَتَاعِ وَ فِي رَقَبَةِ الْعَبْدِ فَقَالَ أَرَى أَنْ لَيْسَ لِلْوَرَثَةِ سَبِيلٌ عَلَى رَقَبَةِ الْعَبْدِ وَ لَا عَلَى مَا فِي يَدِهِ مِنَ الْمَتَاعِ وَ الْمَالِ إِلَّا أَنْ يُضَمَّنُوا دَيْنَ الْغُرَمَاءِ جَمِيعاً فَيَكُونُ الْعَبْدُ وَ مَا فِي يَدِهِ مِنَ الْمَالِ لِلْوَرَثَةِ فَإِنْ أَبَوْا كَانَ الْعَبْدُ وَ مَا فِي يَدِهِ لِلْغُرَمَاءِ يُقَوَّمُ الْعَبْدُ وَ مَا فِي يَدِهِ مِنَ الْمَالِ ثُمَّ يُقْسَمُ ذَلِكَ بَيْنَهُمْ بِالْحِصَصِ فَإِنْ عَجَزَ قِيمَةُ الْعَبْدِ وَ مَا فِي يَدِهِ عَنْ أَمْوَالِ الْغُرَمَاءِ رَجَعُوا عَلَى الْوَرَثَةِ فِيمَا بَقِيَ لَهُمْ إِنْ كَانَ الْمَيِّتُ تَرَكَ شَيْئاً قَالَ وَ إِنْ فَضَلَ مِنْ قِيمَةِ الْعَبْدِ وَ مَا كَانَ فِي يَدِهِ عَنْ دَيْنِ الْغُرَمَاءِ رُدَّ عَلَى الْوَرَثَةِ

این متن روایت است. اینجا در این متن روایت یکی دو تا مطلب از جهت فقه الحدیثی هست که اینها را باید روشن کرد. یکی اینکه الا ان یضمنوا یا یضمّنوا دین الغرما مراد از این تضمین و ضمان چیست؟ نکته دوم اینکه فان أبوا کان العبد و ما فی یده من المال للغرماء این أبوا یعنی چی؟ أبوا عن اداء الدین یا أبوا عن ضامن شدن مراد کدامش است؟ این هم در این بحث دخالت دارد. مرحوم شیخ حالا کلام مرحوم شیخ را عرض بکنم و بعد در مورد این روایت صحبت کنیم. مرحوم شیخ الا عن یضمنوا ایشان تعبیر می کند مراد از ضمان تعهد ورثه به پرداخت دین هست حالا عین عبارت ایشان را بگویم ثم لا یبعد ان یراد من الضمان فیها هو، ایشان ضَمان خوانده است ظاهرا ثلاثی مجرد گرفته است که می تواند این گونه باشد. ثم لا یبعد عن یراد من الضَمان فیها هو مجرد تعهد بالمال مع اذن الغرما صریحا أو رضاهم بشاهد الحال بحسب مقتضی حال الوارث من عظمه علی الاداء و وفائه بما یعظم علیه. ایشان زمان را می گوید که مجرد تعهد به مال. متعهد شده است که این مال را پرداخت کند. خب این ضَمان تعهد به مال یعنی چه؟ ببینید یک بحثی یک زمانی داریم ما در بعضی روایات این بحث ما هم شبیهش هست. اینکه اگر کسی دین کسی را ضامن بشود، دین از عهده آن شخص خارج شده و می آید به عهده ضامن قرار می گیرد. آرا مراد از ضمان این است و شیخ هم همین را می خواهد بگوید؟ و آن اذن غرما هم چون برای اینکه زمان تحقق پیدا کند و ذمه مضمون له فارغ شود آن مضمون عنه یعنی آن دٌیّان باید اجازه دهند. آیا شیخ مع ااذن الغرما صریحا أو رضاهم بشاهد الحال این را می خواهند بفرمایند که رضایت دهند به اینکه آنها متعهد شوند رضایت به ضمان هست شیخ این را می خواهند بگویند؟ من خیلی از عبارت پس و پیش عبارت شیخ خیلی درست متوجه نشدم که آیا مراد ایشان این مطلب است یا مراد چیزی هست که بعدا عرض می کنم. در روایات این بحث اگر روایتش را پیدا کنم، در بعضی روایات هست که می گوید که ورثه اگر ضامن بشوند اذا رضی خلاصه آن دیّان حالا تعبیرش را الآن ...

شاگرد:...

پاسخ: بله همان روایت. در روایت عبدالله بن سنان این وارد شده است که اگر کسی ضامن بشود دین غرما را، با اجازه غرما ذمّه میت فارغ می شود و ذمه میت که فارغ شد دیگر ذمه میت فارغ شده است دیگر. آیا مراد شیخ از ضمان این است که اصلا رضایت به ضمان، نه رضایت به اینکه فعلا مال را ندهند، یک موقعی هست که رضایت به ضمان ندارند. رضایت به ضمان یعنی راضی هستند که ذمه میت فارغ شود و بیخ خر ورثه را بگیرند. یکی این جوری است که در آن بحث های ضمان در روایات ما نحن فیه زیاد هست. حالا شما مراجعه کنید بعضی از باب هایی که آدرس دادم روایت هایش این مضمون را دارد. می گوید که مثلا شما مراجعه کنید می گوید پیغمبر نماز نمی خواندند به کسی که دین داشت مگر کسی ضامن میت شود. که ظاهرا ضامن میت شدن همین ضمان شرعی است که ضامن که می شد دین از میت بیرون می افتاد و به عهده دیگری قرار می گرفت و آن شخص مشغول الذمه بود و پیغمبر نماز می خواندند بر آن میت. ایا ضمان مراد این است یا چیز دیگر حالا بعدا در موردش صحبت کنیم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.

کلام شیخ را ملاحظه بفرمایید من تصور می کنم این جور ضمان را معنا کند. تعهد به مال نه اینکه ضمان شرعی به این معنا که تعهد اینکه در ذمه خود بگیرد قرار داد ببندد که دیگر ذمه میت فارغ شود و ذمه ضامن و ورثه مشغول شوند. تعهد به معنای وضعی نیست شرط نتیجه نیست مشغول الذمه بودن ورثه را ایشان نمی خواهد بگوید همین که نسبت به فعل خارجی تعهد به اداء نه تعهد، شیخ فکر کنم این جوری می خواهد ضمان را معنا کند. ضامن پرداخت دین نه ضامن نفس دین. این جوری فکر می کنم شیخ، حالا این عبارت هایش را ببینید حالا خود عبارت را چه جوری باید معنا کنیم آیا مراد آن ضمان اصطلاحی است یا خیر بعدا در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد